

و نام حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و صدیقه طاهره با اشاره باسامی یازده نفر از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در سکه‌های طلا نقش شده و این اقدام در موصل بدست ناصرالدوله و در حلب بدست سیف الدوله معمول شده است.

و در بلاد دیگر اسلام برای تیمن و تبرک از این سکه‌ها استفاده میشد.

ایو فراس شخص دیگری از این خاندان شاعری معروفست و قصائدش در مدح اهل بیت طهارت مخصوص شخص شخص حضرت مولی المتقین و قاتل المشرکین و یعسوب الدین امیر المؤمنین علیه السلام شهرت بسزائی دارد.

در یکی از قصائد عربی ابو فراس با فصاحت و بلاغت فوق العاده که شاید بی نظیر یا کم نظیر بوده است احتجاج شده که خدا دین را بوسیله پیغمبران خود میفرستاده و خود بوسیله آنان حافظ دین و قائم مقائم پیغمبرش را هم تعیین می نماید چه دین حق در دنیا منحصر بدین اسلام نبوده و در تمام ادیان سابقه این طریقه بدون اختلاف مجری بوده فقط دین اسلام است که (بطور تعریض) خداوند جمعیت سقیفه بنی ساعده را در انتخاب خلیفه آزادگذارده است ولی تمام رؤسای قوم در سقیفه خود ناقل و راوی واقعه غدیر هستند. نعوذ بالله من شرور انفسنا و من شر الشیطان الرجیم.

خاندان آل بویه است که جمعاً هیجده نفر از آنان در ری و

**بیست و یکمین مروج  
شیعه امامیه آل بویه**

جرجان و شیراز و کرمان بسلطنت رسیده و در رویه خود مقررات شرعاً مطابق مذهب شیعه رعایت مینمودند و نوشتن

تاریخ دیالمه مستلزم تألیف کتابی مخصوص است که هدف ما نیست و فقط خدمات اسلامی آنان مورد نظر ما است لذا اشاره‌ای بطور مجمل بتاریخ آنان کرده و سپس معزالدوله و عضدالدوله را توأمأً مورد بحث قرار می دهیم.

بویه ملقب با بوشجاع در حدود رودبار فعلی سکونت داشت و با مشاغل متوسطی امور خود را اداره مینمود و شخص منجم و طالع بینی باو برخورد کرد و در تعبیر رؤیای او خبر داد که پسران تو بسلطنت میرسند.

واز آن روز به بعد خیال حکومت و سروری در مغز آنان رسوخ کرد و بواسطه

احتیاج مادی در صف سر بازان ناصر الحق اسمعیل بن ابی القاسم قرار گرفتند و ناصر الحق که از سادات بود در تمام طبرستان حکمفرما گردید و پس از تغییراتی در اوضاع طبرستان بالاخره پسران ابوشجاع از مرداویج زیاری متابعت کرده و با مر او در فارس با مظفر بن یاقوت که از طرف مقتدر بالله عباسی حاکم ناحیه ری و اصفهان بود در میدان جنگ روبرو شدند و عدّه از لشکر مرداویج که بسرداری برادران دیلمی در مقابل حاکم خلیفه جنگ میکردند اسیر شدند .

ابن یاقوت برای مرعوب کردن سپاه دیالمه آنانرا در بین دو صف بقتل رسانید و اتفاقاً همین امر موجب شد که تمام سپاه مرداویج متفق شده و دل بر مرگ یافتند . گویند یکروز که نایره محاربه گرم شد بحکم مظفر بن یاقوت پیادگان سپاه او آتش در قاروره‌ها زده و بطرف دیالمه پرتاب نمودند .

قضا را باد شدیدی وزیده و قاروره‌ها را بطرف سپاه حاکم خلیفه برگردانید و لباس پیادگان آتش گرفت و فراری شدند و سواران هم فرار را برقرار برگزیدند برادران دیالمه آنان را تعقیب و غنائم زیادی از آنان گرفتند و خود یاقوت هم فرار کرد و سرداران مرداویج مظفر و منصور وارد شیراز شدند .

اتفاقاً ورود آنان تصادف داشت با قتل مرداویج در حمام که غلامان ناراضی و صدمه دیده از اوغفلهٔ بسرش ریخته و با ضرب شمشیر و خنجر او را قطعه قطعه کردند .

برادران دیالمه از موقع استفاده کرده و بضبط و اداره کشور پرداختند علی بن بویه که بعد از طرف خلیفه به عمادالدوله معروف شد در شیراز بر تخت سلطنت قرار گرفت و حسن را که بعد رکن الدوله نامیده شد برای استخلاص عراق عجم و صافی کردن آن حدود اعزام نمود و برادر سوم احمد معز الدوله مأمور کرمان و تدریجاً تمام بلاد ایران مسخر آنان شد .

پس از عزیمت برادران عمادالدوله در شیراز گرفتار مطالبه رسومات لشکریان شد و در خزانه هم دیناری یافت نمیشد و

#### واقعه عجیب

متفکر و محزون وارد اطاقی از دارالحکومه گردید و مشاهده کرد که ماری از درز دیوار و طاق سر کشیده و پنهان میشود .

فوراً دستور داد که طاق را بشکافند تا مار را یافته بکشند و با خراب کردن طاق نقود و اجناس نفیسه زیادی یافتند که مظفر یاقوت در آنجا پنهان کرده بود - بامر عمادالدوله مواجب و رسومات لشکریان کلا پرداخته شد و موجب تحکیم حکومت و سلطنت او گردید .

**اتفاق دوم**  
یکروز عمادالدوله اشهر خیاطان شهر شیراز برای تهیه لباس خود و کسایش بمنزل دعوت نمود خیاط که کر بود کلمه چوب و کت بگوشش خورد که شاید در اثر مکالمه عمادالدوله با عمالش بزبان رفت خیاط گفت :

چوب و کت لازم نیست و قسم های جلاله یاد نمود که مظفر بن یاقوت بیشتر از هفده صندوق در بسته در نزد او چیزی ندارد و حاضر است که تحویل نماید عمادالدوله و حاضران خندیده و فهمیدند که آل بویه مؤید از غیب هستند و سلطنت آنان دوام خواهد یافت.

**جنگ دوم**  
ابن یاقوت همینکه از دیالمه شکست خورد بهر طریقی که ممکن بود خود را به بغداد رسانید و با عرض گزارش بخلیفه مجدداً او را با لشکر زیادی مأمور قلع و قمع دیالمه نمودند و عمادالدوله لشکر خلیفه را استقبال نمود.

در محلی موسوم بفیروزان در حدود یکصد روز محاربه حکم فرما بود و عمادالدوله که از پیکار خسته شده بود در نظر گرفت یکروز دیگر جنگ کند و در صورت عدم موفقیت از فارس فرار و بعراق عجم یا کرمان نزد یکی از برادران خود برود و در آن شب که باین خیال خوابید در عالم رؤیادید که براسب خود فیروزه سوار و خیر فتح پی در پی باو میرسد .

صبح آنروز بر همان اسب سوار و در همان حال انگشتی فیروزه هم یافت که بدست خود کرده و بطرف میدان جنگ رو آورد و معلوم شد که سپاه خلیفه کلا فرار کرده اند سپس برای نضج گرفتن دولت آل بویه عمادالدوله جمعی رسولان به بغداد فرستاد و تعهد کرد که سالیانه سیصد هزار دینار برای خلیفه بفرستد و بدین وسیله خلیفه خوشنود و لقب عمادالدوله و خلعت سلطنتی برای او فرستاد .

و چند سال تعهد خود را در تأدیه وجه انجام داد .

اما حسن بن بویه بکرمان تاخته و تمام نواحی آن ایالت را بقبضه تصرف خود در آورده و سپس باهواز حمله ور گردید و حکام خلیفه را یکی بعد از دیگری از آن دیار رانده و تمام آن نواحی را ضبط نمود و سپس بالشکر مجهزی به بغداد حمله کرد و از طرف خلیفه توزون امیر الامراء با لشکر زیادی راه را بر او بست و با اینکه معزالدوله لشکر بغداد را شکست داد باز صلاح در ورود به شهر بغداد ندید و به اهواز برگشت .

و دفعه دوم باز به بغداد رهسپار شد و این دفعه بدون جنگ از عزیمت منصرف شده و مراجعت کرد .

ولی دفعه سوم با لشکر جراری به بغداد حرکت کرده و تا دروازه دارالسلام یکسر رکاب کشید و تمام موانع عرض راه را از بین برداشت و در سال سیصد و سی چهار در ماه جمادی الاولی از دروازه شماسیه وارد بغداد شد .

در این موقع توزون وفات کرده و شیرزاد و یا ابن شیرزاد قائم مقام او بود که گریخته و در حلب به ناصرالدوله آل حمدان پیوست معزالدوله شهر را قبضه و با تصویب مشاورین خود چنین صلاح دید که بملاقات مستکفی بالله خلیفه رفته و با او بیعت نماید تا سلطنت او بر اهل جماعت و سنت بواسطه شیعه بودن شاق نباشد خلیفه نیز از او راضی شده و بلقب معزالدوله او را بنواخت و خلعت سلطنت داد .

بطوریکه سابقاً هم گفته شد از قضایای غریب آن است که ناصرالدوله آل حمدان به تحریک شیرزاد فراری از بغداد بر سر معزالدوله لشکر کشید و بواسطه گرفتاری هائی که در داخل ایران برای معزالدوله پیدا شده بود با ناصرالدوله صلح نمود و سپس شهر بصره را با اعزام لشکر بتصرف خود در آورد زیرا علت صلح ناصرالدوله همان بود که قوای دیالمه از طرف غرب مورد حمله او و از طرف شرق قوای اترک و اعراب در بصره وجود داشت که معزالدوله و لشکرش را طرف تنهاج قرار میدادند .

اما همینکه بصره بتصرف درآمد و در بغداد دیگر دشمنی وجود نداشت معزالدوله



عزبا اعلام مخصوص بسرو سینه زنان در بازار بغداد گردش مینمودند و سلطان خود لباس  
عزا پوشیده و پیشاپیش لشکریان حرکت مینمود و این رسم که تا بحال هم در کشورهای  
اسلامی باقی مانده از آثار خجسته معزالدوله میباشد و این سلطان عادل شیعی در سال ۳۵۰  
قمری هجری بر حمت ایزدی پیوست .

بطوریکه سابقا اشاره شده در شهر موصل قتل و غارت عمومی مردم به معزالدوله  
نسبت داده شده که با رویه و ملکات سلطان سازگار نیست و البته مورخین هم بدون جهت  
نسبت عدل و ظلم بکسی نمیدهند و باید جهت آن را تشخیص داد .

اساساً حمله ناصرالدوله به بغداد **متوجّب** تعجب بود ولی میتوان آن را بتحریرک  
و وسوسه شیرزاد امیرالامراء فراری خلیفه بغداد دانست :

و بعد از حمله انتقامی معزالدوله با او صلح کرد و خراج گذار او گردید اما راجع  
بقتل و غارت سلطان شیعه در موصل باید معتقد شد که عده ای شناخته شده از موصلیان  
بهمراهی ناصرالدوله در موقع حمله به بغداد در آن قسمت از شهر که در تصرف آنان بود  
و مقاتله یکسال بطول انجامید نسبت با تراك و اهالی بومی مرتکب ظلم و تعدی شده بوده اند  
و وقتی که موصل بتصرف معزالدوله درآمد آنان جزء لشکر فاتح دیالمه بوده و انتقام  
گرفته اند و دادگاهی در کار نبوده که عملیات انتقامی مساوی حملات تهاجمی اولی باشد  
مخصوصا موقعی که طرف اختلاف مردم سپاهی عادی عامی باشند معزالدوله هم شخص  
معصوم نبوده است که بتواند تمام عملیات و رویه سپاه خود را تحت نظر داشته باشد .

و اگر هم گفته شود اساسا بیجهت حمله نمود بوده که منتهی بفجایعی شده و  
تواند جلوگیری نماید .

آنهم از قاعده الملك عقیم سرچشمه گرفته زیرا این ایراد بر آل حمدان هم وارد  
است و هر دودسته در این باب مقتصد ناصرالدوله و سیفالدوله که هر دو نفر شیعه و سکه  
و خطبه بنام نامی اهل بیت طهارت زده و خوانده بودند نمی باید بتحریرک سردار اترک بنام  
شیرزاد اغفال شده بشاه شیعه حمله نمایند .

البته معزالدوله هم بعد از اصلاح اولیه هر چه بود نمی باید تقصیر امیر شیعی کوچکتر

از خود را مورد انتقام قرار دهد و بایستی اخلاقاً تحمل کرده باشد بدین جهت مورخ غیر  
مغرض که با هر دو دسته از حیث عقیده و تابعیت اهل بیت طهارت شرکت دارد باید  
حقاً هر دو طرف را مقصر بداند .

و خداوند بمقتضای عدل و با جود خود با آنان رفتار خواهد فرمود .

بزرگترین و موفق‌ترین شاهان دیالمه عضدالدوله فرزندان  
الدوله است که بر حسب وصیت عمش عمادالدوله زمام امور  
کشور را در شیراز بدست گرفت و باصلاح قواء و جلب قلوب  
رجال و اشراف و اعیان ایران پرداخته و شاهنشاه نافذ این کشور

**بیست و دومین  
مروج عضدالدوله  
دیلمی است**

معرفی شد :

و این شخص همان کسی است که به روایت بحر الانساب دکنی قبر حضرت امامزاده  
احمد بن موسی الکاظم علیه السلام را در شیراز کشف نمود و برای این موفقیت ابراز  
شادمانی زیاد کرد .

دکنی نقل کرده که شخص شاه همه روزه در دیوانخانه خود  
می نشست و اعمال امراء و قضاة و عمال خود را بررسی می نمود  
و یکروز پیرزنی نزد شاه آمده و عرض کرد که در نزدیکی منزل من تلی است که هر شب  
در آن چراغ روشن میشود و وقتی که بطرف آن میروم خود بخود روشنائی محو میشود  
و بعد از مراجعت باز روشن میشود .

**اینک اصل قضیه**

شاه موضوع اظهار آن زن را باوزراء و رجال آن سامان بمیان گذارد و آنان  
چیزی نفهمیدند و گفتند :

ممکن است این زن برای گرفتن چیزی این قضیه را خود جعل کرده باشد ولی

شاه متقاعد نشده و گفت :

من از طرز بیانات این زن بوی حقیقت می شنوم ،

و یک شب مخفیانه بالباس مبدل بخانه پیرزن رفت تا خود قضیه را امتحان نماید  
و بعد از معاینه تل در خانه آن زن خوابید و اواسط شب بدستور معهود چراغ روشن شد